



A Critical Examination of Christopher Franklin's Response to the Explanatory Formulation of the Luck Argument

✉ **Keramat Varzdar**  / A PhD. holder of Islamic philosophy and theology, University of Tehran
keramat.varzdar1369@gmail.com

Mohammad Amin Khodamoradi / An M. A. student of philosophy of religion, University of Tehran.

Received: 2024/07/31 - **Accepted:** 2025/02/01

amin.khodamoradi@ut.ac.ir

Abstract

The main issue of this study is to examine Christopher Franklin's response to the "explanatory formulation of the luck argument" using a descriptive-analytical method. The aim is to critically evaluate the foundational aspects of the explanatory formulation and Franklin's response to it, in the light of the incorrectness of "considering the cause of something as its justification". Based on the explanatory formulation, with the acceptance of indeterminism, it is impossible to explain why the agent performed act "B" instead of act "A," and this leads to "luck." In his explanatory formulation of the luck argument, Franklin distinguishes between two types of contrasting explanations. Accordingly, the type one contrasting explanation renders the second premise of the argument false, while the type two renders the first premise false. As a result, no interpretation of the contrasting explanation validates all the premises of the luck argument. The insistence of determinists on presenting the type one contrasting explanation is based on the prior acceptance of psychological determinism, which, in addition to being question-begging, is also not accepted by the majority of compatibilists. Although Franklin's response to this problem is acceptable, the libertarianism proposed by Franklin, as well as the explanatory formulation of the luck problem, is based on "considering the cause of something as its justification". However, the problem of normativity shows that psychological reasons of the agent cannot play a causal role in the formation of actions, and as a result, the underlying assumption of the explanatory formulation of the luck problem is incorrect and Franklin's response fundamentally fails.

Keywords: the luck problem, determinism, incompatibilism, normative objection, Christopher Franklin.

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی انتقادی پاسخ کریستوفر فرانکلین به صورت‌بندی تبیینی از استدلال بخت

keramat.varzdar1369@gmail.com

amin.khodamoradi@ut.ac.ir

کرامت ورزدار /  دکترای تخصصی فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران

محمدامین خدامرادی / دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین دانشگاه تهران

دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۰ - پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۳

چکیده

مسئله اساسی این پژوهش بررسی پاسخ کریستوفر فرانکلین به «صورت‌بندی تبیینی از استدلال بخت» به روش توصیفی - تحلیلی و هدف آن نقد مبنایی صورت‌بندی تبیینی و پاسخ فرانکلین به آن، با توجه به نادرستی «علت‌انگاری دلیل» است. بر اساس صورت‌بندی تبیینی، با پذیرش ناتعین‌گروی، نمی‌توان تبیین کرد که چرا عامل به جای عمل «الف»، «ب» را انجام داده است و این به «بخت» می‌انجامد. فرانکلین ضمن صورت‌بندی تبیینی از استدلال بخت، از دو نوع تبیین تقابلی نوع اول و نوع دوم نام می‌برد. بر این اساس، تبیین تقابلی نوع اول مقدمه دوم استدلال، و نوع دوم مقدمه اول استدلال را کاذب می‌گرداند. در نتیجه، هیچ خوانشی از تبیین تقابلی تمام مقدمات استدلال بخت را صادق نمی‌کند. اصرار طرفداران تعین‌گروی بر ارائه تبیین تقابلی نوع اول، مبتنی بر پذیرش پیشین تعین‌گروی روان‌شناختی است که علاوه بر مصادره به مطلوب بودن، مقبول اکثریت سازگارگروان هم نیست. هرچند پاسخ فرانکلین به این معضل قابل قبول است، اما اختیارگروی مد نظر فرانکلین و همچنین صورت‌بندی تبیینی از معضل بخت، مبتنی بر علت‌پنداشتن دلیل است، درحالی‌که اشکال هنجارمندی نشان می‌دهد که اساساً دلایل روانی کنشگر نمی‌توانند نقش علی را در پیدایش کنش ایفا کنند و در نتیجه، پیش‌فرض صورت‌بندی تبیینی از معضل بخت و پاسخ فرانکلین از بنیان نادرست است.

کلیدواژه‌ها: معضل بخت، تعین‌گروی، ناسازگارگروی، اشکال هنجارمندی، کریستوفر فرانکلین.

مقدمه

مسئله «اراده آزاد» و پرسش از آزادی انسان در انجام کنش‌های او، قدمتی به درازای حیات فکری بشر دارد و از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مباحث فلسفی به‌شمار می‌آید. اهمیت اراده آزاد تا حد زیادی ناشی از نقش پررنگ آن در مسئولیت اخلاقی (Moral Responsibility) است؛ زیرا اراده آزاد از شروط لازم مسئولیت اخلاقی به‌شمار می‌رود. اگر کسی فاقد اراده آزاد باشد و کنشی را غیرمختارانه انجام دهد، او را مسئول آن کنش قلمداد نمی‌کنیم (ون اینواگن، ۱۹۸۳، ص ۵۵-۱۰۵). در این مقاله پس از مفهوم‌شناسی و توضیحی اجمالی از «تعیین‌گروی»، به «تعیین‌گروی علی» که تمرکز اصلی این پژوهش بر روی آن است، اشاره شده و در ادامه، اختیارگروی و اقسام آن (اختیارگروی غیرعلی و اختیارگروی علیت مبتنی بر رویداد و اختیارگروی علیت مبتنی بر کنشگر) و سپس «معضل بخت» تبیین شده و از میان انواع صورت‌بندی از استدلال بخت، به صورت‌بندی تبیینی پرداخته شده است. سپس تقریر فرانکلین از صورت‌بندی مزبور و نقد و پاسخ بر آن و در نهایت، نظریه مختار در باب اشکال هنجارمندی و نقد علت‌انگاری دلیل ذکر شده است.

۱. مفهوم‌شناسی

چون صورت‌بندی تبیینی از معضل بخت، مبتنی بر تعریف روشنی از «تبیین بر اساس دلیل» و همچنین شناخت تمایز میان «تبیین ساده» و «تبیین تقابلی» است، شرح مختصری از این سه مفهوم ضروری می‌نماید.

۱-۱. تبیین

واژه «تبیین» (Explanation) بر کشف علل یک پدیده و پاسخ به «چرایی پیدایش» آن توسط علل دلالت و کاربست آن ریشه در آراء ارسطو دارد (جوزف، ۲۰۰۴، ص ۱۱۸). وی در این باب می‌نویسد: «انسان‌ها فکر نمی‌کنند چیزی را می‌دانند، مگر هنگامی که چرایی آن را فهمیده باشند» (ارسطو، ۱۹۹۱، ص ۷۱).

۱-۲. تبیین بر اساس دلیل

«تبیین بر اساس دلیل» در فلسفه معاصر، ریشه در آراء دونالد دیویدسون و مقاله مشهور «کنش‌ها، دلایل و علل» (دیویدسون، ۱۹۸۰، ص ۱-۱۳) دارد. از نظر وی، دلیل کنشگر در انجام یک کنش، علت پیدایش آن کنش است و در نتیجه، کنش یک کنشگر را می‌توان بر اساس دلیل وی تبیین نمود.

منظور از «دلیل» (Reason) در اینجا مجموعه حالات روانی کنشگر، اعم از امیال و باورهایی است که وی را به سمت انجام یک کنش سوق داده است. درواقع، واژه «دلیل» در اینجا به‌معنای دلیل توجیه‌ساز در معرفت‌شناسی نیست، بلکه واژه مزبور در اینجا بر مجموعه حالات روانی کنشگر اشاره دارد که در وی انگیزه انجام یک کنش - درست یا غلط - را ایجاد کرده است. بر اساس تقریر دیویدسون، یک «دلیل» تنها در جایی یک تبیین موفق از یک کنش ارائه می‌دهد و بروز یک کنش را برای ما فهمیدنی می‌کند که علت آن کنش نیز محسوب شود (دیویدسون، ۱۹۸۰، ص ۱-۴).

۳-۱. تبیین ساده

«تبیین» در یک تقسیم‌بندی به «تبیین ساده» و «تبیین تقابلی» تقسیم می‌شود (دیکسون، ۲۰۰۷، ص ۵). گاهی با پیدایش رویداد «الف» که ما انتظار پیدایش آن را داشتیم، صرفاً از چرایی پیدایش «الف» - مستقل از سایر رویدادها - پرسش می‌کنیم که در این حالت به دنبال یک «تبیین ساده» از آن رویداد هستیم.

۴-۱ تبیین تقابلی

گاهی در یک موقعیت، امکان تحقق دو یا چند رویداد که دارای تشابه فراوانی هستند، وجود دارد. در این موقعیت، هنگامی که یکی از آنها به‌وقوع می‌پیوندد ما طالب تبیینی متفاوت با تبیین اول هستیم. دیکسون موقعیت دوم را «موقعیت تقابلی» (Contrastive Question) نامیده است (دیکسون، ۲۰۰۷، ص ۷).

از نظر وی، موقعیتی که کنشگر برای انجام یک کنش، چند دلیل دارد یک «موقعیت تقابلی» است و تبیینی را که برای چنین موقعیتی مطرح می‌شود می‌توان «تبیین تقابلی» نامید.

پرسشی که در موقعیت تقابلی مطرح می‌شود این است که «چرا در این موقعیت چنین اتفاقی افتاد (امر واقع)، نه چنان اتفاقی (امر ناواقع)؟» در این مسئله پرسشگر تصور می‌کند که امر واقع و ناواقع در ابعاد اصلی دارای شرایط مساوی‌اند و پرسش حاکی از تبیین توسط پرسشگر برای این است که بداند چرا یکی واقع شده و دیگری واقع نشده است. مثال زیر روشن‌گر این نوع تبیین است:

«فرض کنیم دو کشاورز تصمیم می‌گیرند در دو زمین مجاور هم که دارای شرایط یکسانی است، به کشاورزی مشغول شوند. موقعیت دو زمین از لحاظ مواد معدنی، نور آفتاب و آب و دیگر شرایط یکسان است. این دو کشاورز از بذر یکسانی هم در کشت استفاده می‌کنند. اما در کمال تعجب، زمین اول محصول خوبی به‌بارمی‌آورد و زمین دوم محصول نامرغوب و اندکی می‌دهد».

اگر فقط بپرسیم: «چرا زمین اول محصول خوبی داد؟» در پاسخ به ذکر علت پیدایش این محصول اشاره می‌کنیم و این تبیین از سنخ تبیین تقابلی نیست. اما اگر بپرسیم: «چرا با اینکه در ظاهر، شرایط دو زمین یکسان بود، زمین اول محصول خوبی داد و زمین دوم محصول خوبی نداد؟» تبیین ما از سنخ تبیین تقابلی است و در این تبیین باید به دنبال تفاوت‌های دو زمین باشیم. درواقع، تبیین در چنین مواردی باید شامل ارجاع به ویژگی‌های نسبی این دو زمین باشد؛ مثل اینکه خاک زمین اول نسبت به زمین دوم از چسبندگی بیشتری برخوردار بوده است و بذر مورد نظر در خاک چسبنده بهتر به عمل می‌آید.

بنابراین در «تبیین تقابلی» با توسل به تفاوت‌ها و تمایزهای میان دو امر، علت پیدایش اولی و عدم پیدایش دومی را تبیین می‌کنیم (دیکسون، ۲۰۰۷، ص ۵-۸). حال با این توضیح می‌توان صورت‌بندی تبیینی فرانکلین از معضل بخت را بررسی کرد.

۲. تعین‌گروی

فیلسوفان در باب سرشت اراده آزاد مورد نیاز برای مسئولیت اخلاقی، اتفاق‌نظر ندارند. بنیان اختلاف‌نظرهای دیدگاه‌های فلسفی در باب سرشت اراده آزاد، به پذیرش یا عدم پذیرش «تعین‌گروی» (Determinism) باز می‌گردد.

«تعیین‌گروی» با نظر به تمام اقسام آن، دیدگاهی است قائل به اینکه هرچه در جهان رخ می‌دهد توسط عواملی تثبیت شده و نمی‌توانسته است رخ ندهد. در تعیین‌گروی، مفهوم «ضرورت» (Necessity) نقشی کلیدی ایفا می‌کند. بر اساس تعیین‌گروی، به ازای هر رویدادی مانند «الف»، اگر «الف» رخ می‌دهد ضرورتاً رخ می‌دهد، به گونه‌ای که اگر جهان بارها به لحظه پیش از رخ دادن «الف» بازگردد، در هر بار بی‌استثنا، «الف» رخ خواهد داد (برنستین، ۲۰۰۲، ص ۶۷).

بسته به اینکه عوامل تعیین‌بخش را چه در نظر بگیریم، تعیین‌گروی به سه شاخه اصلی الهیاتی، منطقی و علی تقسیم می‌شود (مروارید و موحدی، ۱۳۹۵). بحث از تعیین‌گروی الهیاتی و منطقی تخصصاً از حوزه این پژوهش خارج است و تمرکز این پژوهش بر روی گونه‌ای خاص از «تعیین‌گروی علی» است.

۱-۲. تعیین‌گروی علی

«تعیین‌گروی علی» دیدگاهی است که با ضروری دانستن سرشت علیت، هر رویدادی را معلول ضروری و گریزناپذیر علل تامه‌اش می‌داند این علل تامه در دو چیز خلاصه می‌شوند: رویدادهای گذشته و قوانین طبیعت (Laws of Nature). در مسئله سنتی «اراده آزاد»، بحث بر سر این است که آیا در صورت صدق تعیین‌گروی علی (Causal Determinism) وجود عوامل تعیین‌بخش بر کنش‌هایمان، جایی برای اراده آزاد باقی می‌ماند یا خیر؟ به دیگر سخن، چگونه می‌توان انسان را مختار دانست، درحالی‌که عواملی که تحت تصرف و مهار انسان نیستند به اراده‌های وی تعیین و ضرورت می‌بخشند، به گونه‌ای که آدمی امکان تحقق اراده‌هایی خلاف آن اراده‌های تعیین‌یافته را ندارد.

این پژوهش بر مسئله «تعیین‌گروی روان‌شناختی» متمرکز است. بر اساس این سنخ از تعیین‌گروی علی، به محض تحقق علت تامه اراده انسانی که متشکل از عوامل روانی است، اراده انسان تعیین می‌یابد و ضرورتاً پدید می‌آید. به دیگر سخن، هرچند کنش‌های آدمی معلول اراده اویند، اما اراده وی معلول او یا عوامل در اختیار وی نیست.

۳. اختیارگروی

«اختیارگروی» (Libertarianism) دیدگاهی است که تعیین‌گروی را - دست‌کم در کنشگر مختار - نفی می‌کند. از نظر اختیارگروان، «ناتعیین‌گروی» (Indeterminism) شرط لازم برای تحقق کنش آزاد است. ناتعیین‌گروی - دقیقاً برخلاف تعیین‌گروی - دیدگاهی است که ضرورت بین علل تامه با معلول را نفی می‌کند.

۱-۳. اختیارگروی غیرعلی

اختیارگروی به‌نوبه خود، به سه شاخه تقسیم می‌شود: «اختیارگروی غیرعلی» (Non-Causal Libertarianism)، «اختیارگروی علیت مبتنی بر رویداد» (Event-Causal Libertarianism) و «اختیارگروی علیت مبتنی بر کنشگر» (Agent-Causal Libertarianism).

اختیارگروانی همچون کارل جینت (Carl Ginet) و هیو مک‌کان (Hugh McCann) به «اختیارگروی غیرعلی» معتقدند (جینت، ۱۹۹۰، ص ۳-۱۱؛ مک‌کان، ۲۰۱۲). بر اساس این نظریه، اراده‌های آدمی اساساً علت ندارند و به شکل غیرعلی پدید می‌آیند.

۳-۲. اختیارگروی علیت مبتنی بر رویداد

برخی دیگر از اختیارگروان همچون رابرت کین (Robert Kane)، آلفرد مل (Alfred Mele)، لورا اکستروم (Laura Ekstrom) و کریستوفر فرانکلین (Christopher Evan Franklin) به «اختیارگروی علیت مبتنی بر رویداد» باور دارند. اختیارگروان حامی نظریه علیت مبتنی بر رویداد، در باب مکان قرارگیری ناتعین‌گروی لازم برای اراده آزاد، با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

برای مثال، فرانکلین نظریه خود را «اختیارگروی علیت مبتنی بر رویداد حداقلی» (minimal event-causal libertarianism) می‌نامد و از نظر مکان قرارگیری ناتعین‌گروی، نظریه خود را بر نظریه رابرت کین ترجیح می‌دهد. بر اساس «اختیارگروی علیت مبتنی بر رویداد»، رویدادهای روانی مرتبط با کنشگر (همچون باورها «beliefs» و امیال «desires» وی) اگرچه علت پیدایش یک کنش‌اند، اما علیت‌شان نامتعین و غیرضروری است. به عبارت دیگر، امیال و باورها به اراده آدمی تعین نمی‌بخشند و پیدایش آن را ضروری نمی‌سازند (مل، ۲۰۰۵). این دسته از متفکران منکر اصل «علیت» نیستند، اما اصل «ضرورت علی» را انکار می‌کنند.

۳-۳. اختیارگروی مبتنی بر کنشگر

دسته‌ای دیگر از اختیارگروان، از جمله رودریک چیزم (Roderick Chisholm)، راندلف کلارک (Randolph Clarke) و تیموثی اوکانر (Timothy O'Connor) که حامیان «اختیارگروی علیت مبتنی بر کنشگر» هستند، به کنشگری و علیت کنشگر (مرجع ضمیر من) به مثابه یک جوهر اعتقاد دارند. این متفکران نیز با نفی اصل «ضرورت علی»، معتقدند: اراده‌های انسان تا پیش از تحقق آنها ضرورت پیدا نکرده و این خود کنشگر است که در نهایت به اراده‌های خود تعین می‌بخشد و آنها را ابداع می‌کند (اوکانر، ۱۹۹۶). حد مشترک هر سه نظریه اختیارگروی، «نقض تعین‌گروی» و اصل «ضرورت علی» است.

۴. معضل بخت

«معضل بخت» (The Problem of Luck) یکی از اشکالاتی است که در اثر رد یا تخصیص این دو اصل پدیدار می‌شود (حاجی، ۲۰۰۰). بر اساس این اشکال، اگر اراده‌های آدمی پیش از پیدایش، تعین و ضرورت نیافته باشند، این امکان وجود دارد که کنشگر در لحظه اراده «الف»، طرف مقابل «الف» (مثلاً «ب») را اراده کند. بنابراین می‌توان جهان ممکن‌ی را فرض کرد که در آن با فرض ثبات تمام شرایط فیزیکی و روانی پیشین، کنشگر به جای «الف» غیر «الف» را انتخاب کند. برای مثال: «علی در یک لحظه مشخص، به مثابه یک کنشگر تصمیم می‌گیرد که حقیقت را بگوید و تا زمانی که این تصمیم را نگرفته، این فرصت باقی است که در همان لحظه، تصمیم بگیرد دروغ بگوید. بنابراین، جهان ممکن (جهان ۲) وجود دارد که تا پیش از لحظه تصمیم‌گیری علی دقیقاً همانند جهان بالفعل ماست (جهان ۱)، اما در آن لحظه مشخص، علی تصمیم می‌گیرد دروغ بگوید».

چه چیزی موجب شد که علی در جهان (۱)، گفتن حقیقت و در جهان (۲)، دروغ گفتن را انتخاب کند؟ از نظر حامیان استدلال بخت، در صورت نپذیرفتن تعین‌گروی، هیچ عاملی تمایز میان این دو تصمیم علی را تبیین نمی‌کند. در نتیجه، تمایز مذکور صرفاً از سنخ بخت پدید آمده است؛ بدین معنا که علی در جهان (۱) حقیقت را و در جهان (۲) دروغ را صرفاً از روی تصادف انتخاب کرده است. اگر این تمایز صرفاً از سنخ بخت باشد، نمی‌توان علی را مسئول تصمیم خود دانست؛ زیرا تفاوتی میان علیت علی نسبت به گفتن حقیقت و نسبت به دروغ گفتن وجود ندارد و آنچه در نهایت به کنش علی تعین بخشیده بختی است که علی تأثیری بر آن نداشته است (حاجی، ۲۰۰۰).

پذیرش «معضل بخت» اختیارگروان را دچار چالشی جدی می‌سازد؛ زیرا بنا بر یک گزاره مفصله حقیقی، «یا اراده‌های انسان ازپیش تعین‌یافته است یا اراده‌های انسان ازپیش تعین‌نیافته است» و شق سومی متصور نیست. فرض اول از نظر خوداختیارگروان، منجر به جبر می‌شود و فرض دوم نیز با پذیرش معضل بخت به جبر ختم می‌گردد؛ زیرا یک کنش مختارانه نمی‌تواند از روی بخت و تصادف رخ داده باشد. بنابراین اختیارگروی اساساً نظریه‌ای ناسازگار است و پذیرش چنین نظریه‌ای به تناقض منتهی می‌شود. به عبارت دیگر، بنابر مدعای حامیان معضل بخت، اختیارگروی دیدگاهی است که تحقق ناتعین‌گروی را برای اختیار انسانی لازم می‌داند، و حال آنکه ناتعین‌گروی شرط کافی برای جبر است. در نتیجه، بر اساس اختیارگروی، یک کنش مختارانه باید نامتعین باشد و (بنا بر استدلال بخت) هر کنش نامتعینی غیرمختارانه است و این به معنای عدم انسجام اختیارگروی است (فرانکلین، ۲۰۱۸، ص ۱۲۲-۱۲۳).

اختیارگروان تلاش کرده‌اند تا با پاسخ‌های متنوع، برای معضل بخت راه‌حلی بیابند. یکی از این متفکران، کریستوفر فرانکلین، استاد فلسفه امریکایی در دانشکده «گرو سیتی» است. وی در کتاب/ اختیارگروی حداقلی: اراده آزاد و تعهد فروکاهش‌گری که در سال ۲۰۱۸ منتشر شده، به معضل بخت پرداخته و ضمن تفکیک دقیق صورت‌بندی‌های ارائه‌شده از این اشکال، کوشیده است تا به آنها پاسخ دهد.

۴-۱. انواع صورت‌بندی از استدلال بخت

۴-۱-۱. صورت‌بندی تبیینی

بر اساس خواش فرانکلین، چهار صورت‌بندی متفاوت می‌توان از استدلال بخت ارائه داد که یکی از آنها «صورت‌بندی تبیینی» (The Explanatory Formulation) نام دارد. مسئله اساسی این پژوهش بررسی پاسخ و راه‌حل فرانکلین به همین صورت‌بندی از معضل بخت است. بر این اساس، پژوهش حاضر با استفاده از روش «توصیفی - تحلیلی» و از طریق بررسی لوازم مفهومی و منطقی نظرات فرانکلین، درصدد سنجش قوت پاسخ وی در حل مسئله مذکور است. «رویکرد اختیارگرایان در پاسخ به استدلال شانس» (کدخدایور و دیرباز، ۱۳۹۹) عنوان مقاله‌ای است که نویسندگان آن معتقدند: با تقریر نوین آنها از صورت‌بندی تبیینی از معضل بخت، پاسخ‌های اختیارگروان (از جمله فرانکلین) در حل این صورت‌بندی ناتمام است و اشکال مذکور همچنان به قوت خود برجاست. از نظر نگارندگان مقاله مذکور، پاسخ فرانکلین در انتها به پاسخ کلارک فروکاسته می‌شود.

کلارک در پاسخ به معضل بخت، از سه موقعیت نام می‌برد که صرفاً در یکی از آنها گذشته دو کنش کاملاً یکسان هستند و معضل بخت نیز بنا بر صورت‌بندی نگارندگان، صرفاً متمرکز بر همین موقعیت است. کلارک در نهایت می‌پذیرد که در چنین موقعیتی نمی‌توان تبیین تقابلی (Contrastive Explanation) - مثلاً، یک تبیین تقابلی از x ، هم باید توضیح دهد که چرا x رخ داده است و هم توضیح دهد که چرا به جای x ، غیر x رخ نداده است - ارائه داد و نگارندگان بر این اساس نتیجه گرفته‌اند که اشکال بخت به قوت خود باقی است.

اما نظر نگارندگان مقاله مذکور از چند نظر دچار اشکال است:

اشکال اول: پیش‌فرض نگارندگان مذکور این است که بودن یا نبودن تبیین تقابلی از سنخ «سلب و ایجاب» است و از همین روی معضل بخت را چنان صورت‌بندی کرده‌اند که در صورت عدم پیدایش تبیین تقابلی - حتی صرفاً در یک مصداق - معضل بخت پابرجا بماند، درحالی که اختیارگروان داشتن یا نداشتن تبیین تقابلی را از سنخ ملکه و عدم ملکه در نظر می‌گیرند و معتقدند برخی کنش‌های نامتعیین اساساً شائیت اتصاف به تبیین تقابلی را ندارند. سلب و ایجابی دانستن «وجود یا عدم تبیین تقابلی» مستلزم پذیرش «تعیین‌گروی» است. در نتیجه، اشکال نگارندگان دچار مصادره به مطلوب است.

اشکال دوم: مقاله مذکور دچار خلط «تعیین‌گروی روانی» و «تعیین‌گروی فیزیکی» و تام دانستن تعین‌گروی روانی شده است. این در حالی است که فرانکلین نشان داده سازگارگروان (قائلان به سازگاری اراده آزاد و تعین‌گروی) که به «تعیین‌گروی» معتقدند، «تعیین‌گروی روانی» را نمی‌پذیرند و آن را مستلزم جبر می‌دانند. بر این اساس، اراده‌های آدمی بر اساس عوامل فیزیکی، همچون شلیک‌های عصبی در مغز، متعین می‌شوند که لزوماً نمود روانی - ذهنی ندارند. در نتیجه، بسیاری از سازگارگروان نیز به وجود تبیین تقابلی بر اساس دلیل، در باب همه کنش‌ها معتقد نیستند.

اشکال سوم: تحویل پاسخ فرانکلین به پاسخ کلارک است، درحالی که فرانکلین خود به نقد دیدگاه کلارک پرداخته است. از نظر کلارک، تبیین تقابلی در موقعیت سوم امکان‌پذیر نیست؛ اما فرانکلین به تبیین تقابلی نوع دوم در این موقعیت باور دارد و نظر کلارک را خلاف فهم مشترک (Common Sense) می‌داند.

اشکال چهارم: این اشکال که اساسی‌ترین اشکال مقاله مذکور و طرفداران صورت‌بندی تبیینی معضل بخت است، پذیرش «علت بودن دلیل» و «تبیین علی بر اساس دلیل» است. بر اساس این نظریه، دلایل روانی کنشگر - اعم از امیال و باورهای وی - در صدور کنش، نقش علی ایفا می‌کنند. این پیش‌فرض مورد تأیید حامیان صورت‌بندی تبیینی از معضل بخت و اختیارگروان علت مبتنی بر رویداد (ازجمله فرانکلین) نیز هست.

در ادامه، آشکار می‌گردد که بر اساس «اشکال هنجارمندی» (Normativity Objection)، علت دانستن دلیل از اصل، اشتباه است و در نتیجه، صورت‌بندی تبیینی از معضل بخت، از اساس فرو می‌ریزد.

۵. تقریر فرانکلین از صورت‌بندی تبیینی معضل بخت

فرانکلین در کتاب خویش، چهار صورت‌بندی از استدلال بخت ارائه می‌دهد که یکی از آنها «صورت‌بندی تبیینی» است (فرانکلین، ۲۰۱۸، ص ۱۴۰-۱۵۷). تقریر فرانکلین از صورت‌بندی تبیینی، بر اساس «تبیین تقابلی» است. از نظر

وی، «اختیارگروی علیت مبتنی بر رویداد» صرفاً مدعی نفی تعین‌گروی است و اصل «علیت» را نفی نمی‌کند. بر این اساس، دلایل کنشگر نقش علی در تحقق کنش ایفا می‌کنند؛ اما این علیت به نحو نامتعین و غیرضروری است. در نتیجه، اختیارگروان به‌راحتی می‌توانند «تبیین ساده» از کنش‌های یک فرد بر اساس دلایل وی ارائه دهند.

برای مثال، فرض کنیم «یک دزد به دنبال دزدی از جعبه جواهرات یک فرد است. همچنین فرض کنیم وی در لحظه دزدی، با اینکه می‌توانست دزدی کند، از این کار خودداری می‌نماید». اختیارگروان حداقلی - چون تقریر فرانکلین تمام شروط مناسب نظریات سازگارگروانه را برآورده می‌کند و تنها در تصدیق ناتعین‌گروی از نظریات سازگارگروانه جدا می‌شود، فرانکلین آن را «حداقلی» می‌نامد - به‌راحتی می‌توانند این خودداری دزد را تبیین کنند: چرا دزد از دزدی خودداری کرد؟ زیرا دزد ناگهان به یاد آورد که در بستر مرگ به مادرش قول داده بود زندگی خوبی داشته باشد و متوجه شد که دزدی کردن، آشکارا با این وعده مغایرت دارد. این دلیل سبب شد وی از دزدی خودداری کند.

دلیل دزد هر دو شرط تبیینی را داراست؛ زیرا هم کنش دزد را قابل فهم می‌کند و هم در انجام کنش دزد نقش علی دارد. بنابراین اختیارگروان علیت مبتنی بر رویداد حداقلی می‌توانند به روشی ساده، تبیین‌های ساده‌ای را مبتنی بر دلیل کنشگر در پاسخ به چرایی پیدایش یک کنش ارائه دهند (فرانکلین، ۲۰۱۸، ص ۱۴۰-۱۴۱).

اما صورت‌بندی تبیینی فرانکلین مربوط به «تبیین ساده» از کنش نیست، بلکه این صورت‌بندی شرایطی را مفروض می‌گیرد که بر اساس آن، ناتعین‌گروی به سبب در دسترس نبودن «تبیین تقابلی»، منجر به جبرگرایی می‌شود. بر این اساس، برای هر رویداد مفروضی همانند E، رویدادهای متقابل بی‌شمار دیگری وجود دارد که ممکن است ما را وادار به این پرسش کند که چرا E رخ داده است و نه آن رویدادها؟ بر این اساس، تبیین تقابلی در شرایطی که کنشگر برای دو کنش دلیل دارد و این دو دلیل دارای قدرت انگیزشی یکسانی هستند، خود را نشان می‌دهد. مثال زیر می‌تواند مدعای حامیان صورت‌بندی تبیینی از معضل بخت را آشکار سازد:

«علی به داخل یک فروشگاه رفته است. وی هم تمایل به خرید شکلات دارد و هم خرید برگ (چیپس)؛ زیرا به هر دو مزه شیرینی و شوری علاقه دارد. هیچ‌یک از این دو میل بر دیگری غلبه ندارد و علی در انتخاب خرید یکی از دو ماده غذایی مردد است. در نهایت، وی خرید شکلات را انتخاب می‌کند.»

در مثال مذکور، برای تبیین کنش، نیاز به «تبیین تقابلی» داریم. بر اساس اختیارگروی حداقلی در لحظه تصمیم‌گیری علی برای خرید شکلات، وی می‌توانست برگ را انتخاب کند. بنابراین می‌توان جهان ممکن را فرض کرد که با همان شرایط جهان بالفعل ما، علی به جای انتخاب شکلات، برگ را انتخاب می‌کرد. پرسشی که پیش روی اختیارگروان قرار داده می‌شود، این است که «چرا علی شکلات را بر برگ ترجیح داد، با اینکه میل به شوری نیز داشت؟» به عبارت دیگر، تفاوت این دو جهان از چه چیزی نشئت می‌گیرد؟

بر اساس صورت‌بندی تبیینی از معضل بخت، هیچ تبیین متقابلی برای چنین کنشی وجود ندارد. درواقع، هیچ چیزی مربوط به کشگر، دلایل، خواسته‌ها، اراده‌ها یا تلاش‌های وی وجود ندارد که این امر را تبیین کند که چرا علی شکلات را انتخاب کرد. علی از روی بخت شکلات را انتخاب کرد؛ بنابراین انتخاب این گزینه در اختیار او نیست (لوی، ۲۰۱۱، ص ۵۱).

تقریر فرانکلین از صورت‌بندی تبیینی معضل بخت چنین است:

(CEF1) اگر کنشی نامتعین باشد، آنگاه تبیین تقابلی برای آن کنش وجود ندارد.

(CEF2) اگر تبیین تقابلی دربارهٔ یک کنش وجود نداشته باشد، آن کنش از سنخ بخت است.

(CEF3) اگر کنشی از سنخ بخت باشد، پس آزاد (مختارانه) نیست.

(CEF4) بنابراین، اگر کنشی نامتعین باشد، آزاد (مختارانه) نیست (فرانکلین، ۲۰۱۸، ص ۱۴۱-۱۴۲).

۶. نقد پاسخ دیگر اختیارگروان به مسئلهٔ بخت

اختیارگروان پاسخ‌های متفاوتی به این اشکال داده‌اند. فرانکلین ضمن گزارشی از این پاسخ‌ها به نقد آنها پرداخته است. پاسخ اول: برخی از اختیارگروان بر این باورند که «کنش نامتعین» اساساً کنشی غیرعقلانی است یا دست کم نمی‌توان تبیینی از سنخ دلیل برای آن ارائه داد (آیر، ۱۹۵۴). اما به نظر می‌رسد چنین پاسخی نادرست است؛ زیرا «نامتعین‌گروی» منافاتی با تبیین کنش بر اساس دلایل کشگر ندارد. به بیان دیگر، اختیارگروان حداقلی منکر علیت دلایل نسبت به کنش نیستند. بنابراین با ذکر دلایل می‌توان از یک کنش نامتعین تبیین ارائه داد.

پاسخ دوم: اختیارگروان می‌گویند: تنها چیزی که برای کنش آزاد لازم است، در دسترس بودن تبیین ساده بر اساس دلایل است و همان‌گونه که دیدیم، اختیارگروی علی حداقلی چنین امکانی را در اختیار ما قرار می‌دهد. بنابراین عدم ارائهٔ تبیین تقابلی به‌مثابهٔ نقص اختیارگروی محسوب نمی‌شود (کلارک، ۲۰۰۳، ص ۳۲).

پاسخ سوم: گاهی می‌توانیم تبیین تقابلی مبتنی بر دلیل برای یک کنش نامتعین ارائه دهیم و در نتیجه، کلیت (CEF1) را رد کنیم. کلارک معتقد است: در بیشتر موقعیت‌ها می‌توان تبیین تقابلی از یک کنش ارائه داد؛ زیرا در بیشتر مواقع، شدت و ضعف دلایل یکسان نیست. به دیگر سخن، اگر کشگر به بهتر بودن انجام «الف» به جای «ب» حکم کند، در این صورت می‌توان به‌طور تقابلی تبیین کرد که چرا او به جای «ب»، «الف» را انجام داد. اما اگر کشگر در همین شرایط «ب» را هم انجام داده بود، می‌توانستیم تبیین تقابلی ارائه دهیم؟ کلارک معتقد است: اگر کشگر «ب» را انجام داده بود، نمی‌توانستیم حتی تبیین تقابلی ضعیفی از تصمیم او ارائه دهیم، اگرچه هنوز هم می‌توانیم تبیینی ساده ارائه کنیم (کلارک، ۲۰۰۳، ص ۴۲-۴۵).

فرانکلین معتقد است: پاسخ کلارک - دست کم - با در نظر گرفتن این شرایط به پاسخ اول بازمی‌گردد؛ یعنی وی معتقد است: دست کم در برخی از موقعیت‌ها نمی‌توان تبیین تقابلی از یک کنش ارائه داد.

از نظر فرانکلین، حد مشترک هر سه پاسخ این است که «دست‌کم در برخی موقعیت‌ها نمی‌توان تبیین تقابلی از یک کنش ارائه داد». وی این سه پاسخ را بر اساس «فهم مشترک» به چالش می‌کشد. از نظر وی بخشی از چهارچوب فهم مشترک ما برای اندیشیدن به اراده‌ی آزاد و مسئولیت اخلاقی این است که کنش‌های آزاد (مختارانه) کنش‌هایی هستند که بنا به دلایلی انجام می‌شوند (فرانکلین، ۲۰۱۸، ص ۱۴۲).

پرسیدن و پاسخ دادن به سؤالاتی مانند «چرا او این را به جای آن انتخاب کرد؟» بخش مکرر کاربرد تبیین نزد ماست. ما چنین سؤالاتی را نه تنها درباره‌ی حقایق پیش‌یافتاده زندگی، انتخاب‌های مربوط به غذا خوردن و مسیرهای رسیدن به کار مطرح می‌کنیم، بلکه همچنین درباره‌ی انتخاب‌های مهم، انتخاب‌هایی درباره‌ی محل تحصیل در دانشگاه، شغلی که باید به دنبال آن باشیم و یا حتی اینکه بچه‌دار شویم یا خیر، می‌پرسیم. بنابراین، غیرمعقول نیست باور داشته باشیم که اگر نظریه‌ای اصلاً نتواند امکان تبیین متضاد را در خود جای دهد، پس این حداقل نشانه‌ای علیه آن است. بنابراین هر پاسخی که دلالت بر این داشته باشد که چنین تبیین‌هایی همیشه یا حتی معمولاً نادرست هستند، بر اساس «فهم مشترک» قابل قبول نیست (فرانکلین، ۲۰۱۸، ص ۱۴۲).

۷. پاسخ فرانکلین به صورت‌بندی تبیینی از معضل بخت

فرانکلین با الهام از آراء کریستوفر هیچاکاک در باب الگوهای تبیین تقابلی (هیچاکاک، ۱۹۹۹)، ابتدا به معرفی دو نوع تبیین تقابلی نوع اول و دوم می‌پردازد. «تبیین تقابلی نوع اول» تبیینی است که با ذکر عوامل و تفاوت‌ها، تضمین می‌کند که کنش «الف» انجام می‌شود، نه کنش «ب»؛ اما تبیین تقابلی نوع دوم به دلایلی استناد می‌کند که به‌طور علی در تحقق «الف» نقش داشته است؛ اما اگر «ب» تحقق می‌یافت، به‌طور علی در تحقق «ب» نقشی ایفا نمی‌کرد. درواقع، اگر E (دلایل کنشگر برای انجام کنش) به‌گونه‌ای در وقوع «الف» نقش علی داشته باشد که اگر کنشگر غیر «الف» را انجام می‌داد، E نقش علی در تحقق غیر «الف» نداشت؛ آنگاه ما با تبیین تقابلی نوع دوم مواجه هستیم. پس استناد به E تبیین می‌کند که چرا «الف» به جای غیر «الف» پدید آمده است، حتی اگر وقوع «الف» نامتعین باشد و حتی اگر احتمال وقوع «الف» به‌طور کلی کمتر از عدم وقوع «الف» باشد (هیچاکاک، ۱۹۹۹).

فرانکلین معتقد است: بر اساس الگوی هیچاکاک، نوع دوم تبیین تقابلی برای هر «کنش نامتعینی» در دسترس است. در نتیجه، مقدمه‌ی اول معضل بخت (CEF1) گزاره‌ای کاذب است. اما اگر منظور از «تبیین تقابلی»، تبیین تقابلی نوع اول باشد (که ضمانت می‌کند کنش «الف» به جای کنش «ب» رخ می‌دهد)، چنین تبیینی هرگز - دست‌کم برای برخی کنش‌ها، چه با فرض تعین گروهی و چه با فرض ناتعین گروهی - در دسترس نیست و در نتیجه، مقدمه‌ی دوم استدلال مذکور (CEF2) کاذب می‌شود. در نتیجه، هیچ تبیین واحدی وجود ندارد که بر اساس آن، هر دو مقدمه‌ی استدلال بخت، صادق از آب درآیند (فرانکلین، ۲۰۱۸، ص ۱۴۳-۱۴۶).

وی درواقع، معتقد است: نه تنها اختیارگروان نمی‌توانند تبیینی از سنخ نوع اول ارائه دهند، بلکه سازگارگروان نیز از ارائه‌ی چنین تبیینی ناتوان‌اند و البته فقدان چنین تبیینی منجر به بخت و تصادف نمی‌شود. وی با اشاره به مثال

معروف رابرت کین (کین، ۱۹۹۶، ص ۱۲۶) نشان می‌دهد که ارائه تبیین نوع اول در مثال کین محال است. این مثال (با تصرف در شخصیت و مکان‌ها) چنین است:

«علی بین گذراندن تعطیلات در شمال و اصفهان مردد است و دلایل محکمی برای تصمیم گرفتن دارد و هرگز حکم نمی‌کند که یک گزینه بهتر از دیگری است؛ اما در نهایت تصمیم می‌گیرد به جای شمال به اصفهان برود». آیا می‌توان در این مثال، تبیین تقابلی از تصمیم علی ارائه داد؟ از نظر فرانکلین (فرانکلین، ۲۰۱۸، ص ۱۴۳-۱۴۶) بر اساس الگوی هیچکاک چنین تبیینی امکان‌پذیر است. وی معتقد است: اگر در پاسخ به این پرسش به دلایلی استناد کنیم که بر اساس آنها علی در تصمیم‌گیری‌اش مبنی بر گذراندن تعطیلات در اصفهان نقش داشته باشد و اگر علی شمال را انتخاب می‌کرد آن دلایل در انتخاب شمال از سوی علی نقش ایفا نمی‌کردند، چنین تبیینی تقابلی بود. بر این اساس، علی در پاسخ به این پرسش می‌تواند بگوید: «من علاقه‌مند دیدن بناهای تاریخی بودم و به این علت به جای اینکه به شمال بروم، به اصفهان رفتم».

اما با توجه به فرض مثال، علاقه علی به دیدن بناهای تاریخی، تصمیم وی را متعین نکرده است. بنابراین می‌توان جهان ممکن را فرض کرد که در آن علی با وجود علاقه به دیدن بناهای تاریخی تصمیم می‌گیرد تعطیلات را در شمال بگذراند. پرسشگر که از این موضوع مطلع است، می‌تواند پرسش خود را چنین ادامه دهد: «اما تو به همان اندازه به دیدن ساحل نیز علاقه داشتی، پس چرا شمال را انتخاب نکردی؟»

علی در پاسخ به این پرسش نمی‌تواند مجدداً به دیدن مکان‌های تاریخی اشاره کند؛ زیرا قبلاً این اطلاعات را در اختیار پرسشگر قرار داده است. وی می‌تواند چنین پاسخ دهد: «بله، اما من علاوه بر دیدن مکان‌های تاریخی علاقه داشتم که طعم غذاهای سنتی اصفهان را نیز بچشم». باز هم این علاقه تصمیم علی را متعین نمی‌کند و پرسشگر ادامه می‌دهد: «اما تو به همان اندازه دوست داشتی غذاهای سنتی شمالی را هم بچشی. پس چرا رفتن به اصفهان را انتخاب کردی؟» علی باز هم می‌تواند اطلاعات دیگری را در اختیار پرسشگر قرار دهد و پرسشگر نیز مجدداً می‌تواند پرسش تبیینی را ادامه دهد.

از نظر فرانکلین، با فرض اینکه علی هیچ قاطعیتی در تصمیم‌گیری خود نداشته است، سلسله پاسخ‌های وی در نهایت به این پاسخ ختم می‌شود: «نمی‌دانم. من فقط انتخاب کردم به اصفهان بروم».

فرانکلین معتقد است: سلسله تبیین تا پایان یافتن اطلاعات علی در باب تصمیم‌اش ادامه می‌یابد. تمام پاسخ‌های علی از سنخ «تبیین تقابلی» است؛ زیرا علی به دلایلی استناد می‌کند که در پیدایش تصمیم او نقش داشته‌اند و اگر او رفتن به شمال را انتخاب می‌کرد، این دلایل او نقشی نداشتند. اما در نهایت، سلسله این تبیین‌ها به جمله «من فقط تصمیم گرفتم» ختم می‌شود. این جمله حتی تبیین تقابلی ضعیفی نیز ارائه نمی‌دهد؛ اما فقدان چنین تبیینی ربطی به ناتعین‌گروی ندارد؛ زیرا اگر همه اطلاعات علی را که مرتبط با تبیین است، پیش فرض بگیریم، نمی‌توانیم حتی اگر این تصمیم به طور علی تبیین شده باشد، برای آن یک تبیین متقابلی ارائه دهیم (هیچکاک، ۱۹۹۹).

در باب اینکه چرا جمله «من فقط تصمیم گرفتم» نمی‌تواند تبیین متقابلی ارائه دهد، دو نظریه وجود دارد: الف) کلارک (کلارک، ۲۰۰۳، ص ۴۵-۴۶) با توجه به شرط تفاوت لیپتون تأیید می‌کند: «برای توضیح اینکه چرا P به جای Q، باید به یک تفاوت علی بین P و Q اشاره کنیم که شامل علت P و فقدان یک رویداد متناظر در تاریخچه علل Q باشد» (لیپتون، ۱۹۹۱، ص ۴۳). بر اساس شرط لیپتون، چون جمله «من فقط تصمیم گرفتم» به هیچ تفاوت علی میان تصمیم برای رفتن به اصفهان و شمال دلالت ندارد، بنابراین نمی‌تواند تبیین متقابلی ارائه کند؛ اما از نظر فرانکلین اینکه این عبارت چنین تبیینی ارائه نمی‌دهد، بدین علت نیست که به تفاوت علی لیپتون استناد نمی‌کند، بلکه به این علت است که «صرف تصمیم‌گیری علی» نه‌تنها به طور علی، به انتخاب او برای رفتن به اصفهان کمک می‌نماید، بلکه می‌تواند به طور علی در انتخاب او برای رفتن به شمال نیز نقش ایفا کند. بنابراین نه‌تنها این جمله نمی‌تواند یک تبیین تقابلی نوع اول ارائه دهد، بلکه بر اساس الگوی هیچکاک، این جمله توانایی ارائه تبیین تقابلی از نوع دوم را نیز ندارد (فرانکلین، ۲۰۱۸، ص ۱۴۶-۱۴۸).

ب) از نظر فرانکلین، تبیین تقابلی نوع دوم برای هر کنشی در دسترس است و این تبیین را می‌توان تا زمان اتمام اطلاعات، ادامه داد. همچنین کاملاً منطقی است که سلسله پرسش‌های تبیینی را برای کسب اطلاعات بیشتر ادامه دهیم. اما اگر پس از پایان اطلاعات، پرسشگر به پرسش خود ادامه دهد - درواقع - به دنبال تبیین نوع اول و دلیلی است که تضمین کند علی به جای شمال، اصفهان رفتن را انتخاب می‌کند. درواقع، طرفداران صورت‌بندی تبیینی با ادامه پرسش معتقدند: تبیین نوع دوم کافی نیست و به دنبال تبیینی می‌گردند که با ذکر تفاوت‌های علی، تضمین کند که آن کنش به جای رخ ندادن، رخ می‌دهد.

۸. عدم و ملکه بودن تبیین تقابلی از نوع اول

از نظر فرانکلین، تبیین نوع اول برای تمام کنش‌ها در دسترس نیست. اما در دسترس نبودن چنین تبیینی خللی به اختیارگرویی حداقلی وارد نمی‌سازد. بر اساس نظریه وی، درخواست تبیین نوع اول برای هر کنشی مستلزم پذیرش پیشین «تعیین‌گرویی روانی» است. درواقع، پرسشگری که پس از اتمام اطلاعات علی، همچنان از وی مطالبه دلیل می‌کند، معتقد است: به لحاظ روانی دلیلی وجود دارد که علی را به سمت انتخاب اصفهان سوق داده است. درواقع، چنین پرسشگری به دنبال دلیلی است که تضمین کند علی اصفهان را انتخاب می‌کند.

از نظر فرانکلین چنین مطالبه‌ای غیرمعقول و همچنین دچار مصادره به مطلوب است. چنین پرسشگری پیش‌فرض گرفته است که انجام هر کنشی همانند «الف» نیازمند دلیلی است که انجام «الف» را بر انجام «ب» رجحان ببخشد، درحالی‌که اساساً دعوی تعیین‌گرویی و ناتعین‌گرویی روی همین پیش‌فرض است (فرانکلین، ۲۰۱۸، ص ۱۴۹-۱۵۱). به بیان دیگر، پیش‌فرض تعیین‌گرویی سلب و ایجابی دانستن تقابل میان وجود و عدم تبیین تقابلی نوع اول است، درحالی‌که ناتعین‌گرویی این تقابل را از سنخ ملکه و عدم ملکه می‌داند. بر اساس ناتعین‌گرویی، برخی از کنش‌ها اساساً شأنیت اتصاف به تبیین تقابلی نوع اول را ندارند و در نتیجه، ارائه تبیین تقابلی برای آنها در هر نظریه‌ای محال است.

به‌دیگرسخن، فرانکلین معتقد است: هر چند تعین‌گروی به دنبال علت رجحان انتخاب اصفهان نسبت به شمال توسط علی می‌گردد، اما با پایان یافتن اطلاعات، خود نیز در ارائه چنین تبیینی ناکام می‌ماند. بنابراین عدم ارائه چنین تبیینی، ارتباطی به «ناتعین‌گروی» ندارد، بلکه علت عدم ارائه چنین تبیینی پایان یافتن اطلاعات است. بنابراین عدم ارائه تبیین متقابل در باب برخی کنش‌ها، نه تنها نقطه ضعف نظریه «ناتعین‌گروی» نیست، بلکه نقطه قوت آن محسوب می‌شود. در برابر، تبیین‌ناپذیر بودن چنین کنش‌هایی ضعف نظریه «تعین‌گروی» محسوب می‌شود؛ زیرا تعین‌گروان از یک‌سو معتقدند که باید برای هر کنش، تبیین تقابلی از نوع اول ارائه داد و از سوی دیگر، خود در ارائه چنین تبیینی برای تمام کنش‌ها عاجزند. این در حالی است که امتیاز نظریه «ناتعین‌گروی» در این است که لزومی برای ارائه چنین تبیینی نمی‌بیند.

از اینجا آشکار می‌گردد که اشکال نظر برخی از متفکران (کدخدایور و دیرباز، ۱۳۹۹) در بازسازی صورت‌بندی تبیینی اشتباه است؛ زیرا بر اساس پیش‌فرض این متفکران، بودن یا نبودن تبیین تقابلی نوع اول، از سنخ «سلب و ایجاب» است و از همین روی، در صورت عدم پیدایش تبیین تقابلی – حتی صرفاً در یک مصداق – معضل بخت پابرجا می‌ماند. این در حالی است که فرانکلین داشتن یا نداشتن چنین تبیینی را از سنخ ملکه و عدم ملکه در نظر می‌گیرد و معتقد است: برخی کنش‌های نامتعین اساساً شأنیت اتصاف به تبیین تقابلی را ندارند. سلب و ایجابی دانستن یا ندانستن «تبیین تقابلی از نوع اول» نقطه اختلاف دو نظریه «تعین‌گروی» و «ناتعین‌گروی» است. در نتیجه پیش‌فرض گرفتن آن مصادره به مطلوب است.

۹. خلط تعین‌گروی روانی و فیزیکی نزد حامیان صورت‌بندی تبیینی

یکی دیگر از اشکالات صورت‌بندی تبیینی و اصرار بر وجود تبیین متقابلی نوع اول، پذیرش تعین‌گروی روانی و خلط آن با تعین‌گروی فیزیکی و بی‌توجهی به تمایز این دو نظریه از یکدیگر است. تعین‌گروی روانی بدین معناست که اموری روانی – اعم از امیال، باورها و غیر آنها – اراده کنشگر را تعین می‌بخشد و تحقق آن را ضروری می‌سازد، درحالی‌که تعین‌گروان فیزیکی معتقدند: آنچه اراده کنشگر را ضروری می‌سازد اموری فیزیکی، همچون شلیک‌های عصبی در مغز است که لزوماً نمود روانی و ذهنی ندارند. درواقع، تعین‌گروان فیزیکی معتقدند: اینکه آدمی در لحظه انتخاب، احساس آزادی انتخاب دارد، بدین خاطر است که علت تعین اراده‌اش، اموری فیزیکی هستند که نموده‌ای ذهنی ندارند و در نتیجه، کنشگر از این علل ناآگاه است.

بر این اساس، تعین‌گروان فیزیکی نیز متعین شدن اراده‌های آدمی توسط عوامل روانی و دلایل کنشگر را منتفی می‌دانند. به دیگر سخن، بسیاری از سازگارگروان صرفاً به تعین فیزیکی اراده‌های آدمی معتقدند و به تعین روانی اراده‌های آدمی اعتقادی ندارند. همچنین در بسیاری از نظریه‌های سازگارگروانه، درحالی‌که اراده آزاد با جبر فیزیکی سازگار است، اما با جبر روانی ناسازگار است. به بیان دیگر، بسیاری از سازگارگروان استدلال می‌کنند که انتخاب یک

کنشگر تنها در صورتی آزاد است که بتواند با وجود ثابت بودن ویژگی‌های روانی کنشگر، در لحظه انجام کنش «الف»، کنش دیگری غیر از «الف» را انجام دهد (والاس، ۱۹۹۹؛ هالتون، ۲۰۰۹، ص ۱۶۷-۱۸۴).

آنها معتقدند: اگر کنش یک کنشگر صرفاً به واسطهٔ امور روانی کنشگر اجتناب‌ناپذیر باشد، در این صورت، کنش وی آزاد (مختارانه) نیست. درواقع، بیشتر سازگارگروان معتقدند: که هیچ‌یک از دلایل کنشگر تضمین نمی‌کند که او به لحاظ روان‌شناختی، به جای انجام سایر کنش‌های بالقوه، حتماً آن انتخاب بالفعل را انجام می‌دهد و پذیرش سازگارگروی مستلزم پذیرش این نوع تعین‌گروی نیست (فیشر و راویز، ۱۹۹۸، ص ۲۳۵-۲۵۴).

بنابراین یکی دیگر از مشکلات صورت‌بندی تبیینی این است که طرفداران این صورت‌بندی دلایل کنشگر را علت تامهٔ تحقق اراده‌های آدمی در نظر گرفته‌اند. اما حتی سرشناس‌ترین سازگارگروان نیز به چنین امری معتقد نیستند. از این رو فرانکلین معتقد است: عدم امکان ارائهٔ تبیین‌های نوع اول ارتباطی با ناتعین‌گروی ندارد، بلکه تعین‌گروان فیزیکی نیز با این مسئله مخالف‌اند (فرانکلین، ۲۰۱۸، ص ۱۵۰-۱۵۱).

درواقع، حامیان صورت‌بندی تبیینی با دو گروه دچار اختلاف‌نظر هستند که یکی از آن دو گروه ناتعین‌گروان و دیگری تعین‌گروان فیزیکی هستند. از نظر فرانکلین، حامیان این صورت‌بندی به‌جز این ادعا که تضمین کنشگر لازمهٔ درهم‌تیدگی علت با ضرورت علی است، سخن دیگری نگفته‌اند (فرانکلین، ۲۰۱۸، ص ۱۵۱)، درحالی‌که تعین‌گروان فیزیکی که معتقد به اصل «ضرورت علی» هستند، وجود تبیین متقابل از نوع اول را امری ضروری نمی‌دانند.

همین اشکال به نظر پژوهشگرانی که درصددند با بازسازی صورت‌بندی تبیینی، پاسخ اختیارگروان را ناتمام بدانند نیز وارد است (کدخدایور و دیرباز، ۱۳۹۹). این پژوهشگران معتقدند: بر اساس بازسازی صورت‌بندی تبیینی، پاسخ اختیارگروان در صورتی‌که حتی در یک مورد نتوانند تبیینی بر اساس دلیل ارائه دهند، ناتمام است. چنین نظری جز با پذیرش تعین‌گروی روانی امکان‌پذیر نیست، درحالی‌که این پژوهشگران به تفاوت میان تعین‌گروی فیزیکی و روانی توجه نکرده و دلیلی بر اثبات تعین‌گروی روانی اقامه نکرده‌اند.

۱۰. نظریهٔ مختار: «اشکال هنجارمندی» و نقد «علت‌انگاری دلیل»

اساس صورت‌بندی تبیینی از مضل بخت، بازسازی آن و همچنین نظریهٔ فرانکلین مبتنی بر نظریهٔ «علت‌انگاری دلیل» دیویدسون است. بر اساس این نظریه، دلایل کنشگر که شامل امور ذهنی و روانی‌اند، تنها در زمانی بروز یک کنش را برای ما فهمیدنی می‌کنند که علت آن کنش باشند. تفاوت حامیان صورت‌بندی تبیینی و فرانکلین در این است که این طرفداران معتقدند: دلایل عامل نه‌تنها علت کنش هستند، بلکه بر اساس اصل ضرورت علی این دلایل به اراده‌های آدمی تعین می‌بخشند و آن را ضروری می‌سازند.

اما فرانکلین و اختیارگروان حامی علت مبتنی بر رویداد، بر اساس ناتعین‌گروی معتقدند: هرچند دلایل کنشگر علت اراده‌های کنشگر هستند، اما به این اراده‌ها تعین و ضرورت نمی‌بخشند. به‌هرروی، نقطهٔ اشتراک هر دو نظریه ارائه

تبیین علیّ از کنش یک کنشگر بر اساس دلایل آن کنشگر است؛ یعنی: «اگر S به b میل داشته باشد و باور کند که کنش a این میل را ارضا می‌نماید، در نتیجه S کنش a را انجام می‌دهد».

«اشکال هنجارمندی» هر دو نظریه را با چالش روبه‌رو می‌کند. بر اساس این اشکال، اساساً «علت انگاشتن دلایل» دچار مغالطه خلط احکام هنجاری و توصیفی است و دلایل کنشگر، یعنی امیال و باورهای وی هیچ‌گاه نمی‌توانند نقش علیّ در صدور یک کنش ایفا کنند (دَنسی، ۲۰۰۴، ص ۲۵-۴۲). اساس این اشکال به این امر برمی‌گردد که میل کنشگر به «الف» و باور کنشگر به انجام «ب» در جهت ارضای میل «الف»، صرفاً منجر به صدور حکمی هنجاری در باب مفید بودن انجام «ب» می‌شود و حکم به مفید بودن انجام یک کنش، شامل اصول هنجاری است و ساختاری هنجاری دارد و از یک حکم هنجاری نمی‌توان نتایج توصیفی گرفت.

درواقع، اصول هنجاری نمی‌توانند کنش کنشگر را به‌نحو توصیفی برای ما پیش‌بینی‌پذیر کنند. به بیان دیگر، از میل و باور S به خیر بودن انجام عمل a صرفاً می‌توان نتیجه گرفت که a برای S سودمند است و در نتیجه S باید کنش a را انجام دهد - که با توجه به این دلیل، انجام چنین کنش توسط S عقلانی است - نه اینکه S کنش a را انجام می‌دهد. بنابراین نتیجه تبیین بر اساس دلیل، در نهایت این است که «S باید کنش a را انجام دهد»، درحالی‌که «ممکن است S کنش a را انجام ندهد». برای روشن شدن بحث، به بیان یک مثال توجه کنید:

«سعید دچار عطش شده‌است و میل به رفع عطش دارد. همچنین سعید باور دارد که در لیوان مجاور میز، آبی خنک وجود دارد که با نوشیدن آن می‌تواند رفع عطش کند».

طبق نظر حامیان صورت‌بندی تبیینی و اختیارگروان معتقد به علیت رویدادهای روانی، سعید آب داخل لیوان را می‌نوشد (به‌نحو متعین بنا بر نظر حامیان صورت‌بندی تبیینی، و به‌نحو نامتعین بنا بر نظر اختیارگروان حامی علیت مبتنی بر رویداد)؛ زیرا این میل و باور سعید علت تحقق چنین کنشی است، درحالی‌که نتیجه پذیرش این شرایط آن است که «سعید باید لیوان آب را بنوشد» و «نوشیدن آب برای سعید سودمند است»، نه اینکه «سعید آب را می‌نوشد».

درواقع، حکم به سودمندی یک کنش، یک حکم هنجاری است و از حکم هنجاری نمی‌توان یک حکم توصیفی استنتاج کرد. حکم سعید به فایده نوشیدن آب، درواقع، تحمیلی به سعید برای نوشیدن آب است و نتیجه این تحمیل آن است که سعید باید آب را طبق میل و باور خود بنوشد؛ اما از این «باید» نمی‌توان نتیجه گرفت که سعید آب را می‌نوشد. این مثال نشان می‌دهد تبیین مبتنی بر دلیل از کنش، در نهایت، به یک تبیین هنجاری بازمی‌گردد که ساختار آن چنین است: «هرگاه S باور پیدا کند که کنش a برای ارضای میل او مفید است، S باید کنش a را در صورت نبود مانع انجام دهد، نه اینکه S ضرورتاً (طبق نظر تعین‌گروان روانی) آب را می‌نوشد یا S آب را می‌نوشد (طبق نظر ناتعین‌گروان که به ضرورت قائل نیستند)».

این اشکال نشان می‌دهد تبیین‌های مبتنی بر دلایل کنشگر، اساساً تبیین‌های علیّ نیستند و در نتیجه، پیش‌فرض حامیان صورت‌بندی تبیینی از کنشگر و همچنین ناتعین‌گروانی همچون فرانکلین که از علیت رویدادهای ذهنی دفاع می‌کنند،

از اساس اشتباه است و در نتیجه، هرچند پاسخ فرانکلین به صورت‌بندی تبیینی از معضل بخت، در الگووارهٔ علیت مبتنی بر رویداد قابل دفاع است؛ اما این صورت‌بندی و این پاسخ به علت چنین پیش‌فرض اشتباهی از اساس نادرست است.

نتیجه‌گیری

کریستوفر فرانکلین که قائل به اختیارگروی علیت مبتنی بر رویداد حداقلی است، کوشیده تا با صورت‌بندی چهارگانه از معضل بخت، به این معضل پاسخ دهد. یکی از این صورت‌بندی‌ها «صورت‌بندی تبیینی» نام دارد که بر اساس آن، با پذیرش ناتعین‌گروی و با فرض گذشتهٔ یکسان، دست‌کم نمی‌توان برای برخی از کنش‌ها تبیین تقابلی ارائه داد. فقدان چنین تبیینی مستلزم بخت و بخت مستلزم نبود آزادی کنش است.

فرانکلین با دو نقد، به این صورت‌بندی پاسخ می‌دهد:

بر اساس نقد اول، ارائه یا عدم ارائهٔ تبیین تقابلی از سنخ تقابل عدم و ملکه - و نه سلب و ایجاب - است. بر این اساس، این صورت‌بندی دچار مغالطهٔ مصادره به مطلوب است؛ زیرا پیش‌فرض گرفته‌است که باید برای تمام کنش‌ها، تبیین تقابلی وجود داشته باشد.

نقد دوم فرانکلین به این صورت‌بندی، تام دانستن تعین‌گروی روانی است. این در حالی است که بیشتر سازگارگروان به تعین‌گروی فیزیکی معتقدند و تعین‌گروی روانی را نمی‌پذیرند.

بر اساس پاسخ‌های فرانکلین، این پژوهش به نقد نتایج مقالهٔ «رویکرد اختیارگرایان در پاسخ به استدلال بخت» پرداخت. «مصادره به مطلوب»، «عدم تحویل پاسخ فرانکلین به کلارک» و «خلط تعین‌گروی روانی و فیزیکی» سه نقد این پژوهش به مقاله مذکور است.

بنا بر نظریهٔ مختار نگارندگان این پژوهش، هرچند پاسخ‌های فرانکلین به این صورت‌بندی از معضل بخت قابل دفاع است، اما اختیارگروی مد نظر فرانکلین دچار پیش‌فرض نادرستی مبتنی بر علت انگاشتن دلیل است. «اشکال هنجارمندی» نشان می‌دهد اساساً دلایل روانی کنشگر نمی‌توانند نقش علی در پیدایش کنش ایفا کنند و در نتیجه پیش‌فرض صورت‌بندی تبیینی از معضل بخت و پاسخ فرانکلین، از اساس نادرست است.

منابع

- کدخداپور، جمال و دیرباز، عسکر (۱۳۹۹). رویکردهای اختیارگرایان در پاسخ به استدلال شانس. پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ۲۲، (۸۶)، ۲۶-۵.
- مروارید، جعفر و موحدی، روح‌الله (۱۳۹۵). نسبت اختیار و تعیین‌گرایی علی در نگاه فیلسوفان تحلیلی، جستارهایی در فلسفه و کلام، ۴۸، (۹۶)، ۱۰۲-۸۵.
- Aristotle (1991). *The Complete Works of Aristotle*. by Jonathan Barnes. Princeton: University Press.
- Ayer, A. J. (1954). *Freedom and Necessity. Philosophical Essays*. New York: St. Martin's Press.
- Bernstein, Mark (2002). Fatalism. In *The Oxford Handbook of Free Will*. Robert Kane (Ed.), Oxford: Oxford University Press.
- Clarke, Randolph (2003). *Libertarian Accounts of Free Will*. New York: Oxford University Press.
- Dancy, Jonathan (2004). *Tow Ways of Explaining Actions*. In John Hyman and Helen Stward (Eds.), *Agency and Action*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Davidson, Donald (1980). *Essays on Action and Events*. Oxford: Clarendon Press.
- Dickenson, Jason (2007). Reasons, Causes, and Contrasts. *Pacific Philosophical Quarterly*, 88, 1-23.
- Franklin, C. E. (2018). *A Minimal Libertarianism: Free Will and the Promise of Reduction*. Oxford: University Press.
- Fischer, John Martin & Ravizza Mark (1998). *Responsibility and Control: A Theory of Moral Responsibility*. New York: Cambridge University Press.
- Ginet, Carl (1990). *On Action*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Haji, Ishtiyaque (2000). Indeterminism, Explanation, and Luck. *The Journal of Ethics*, 4, 211-235.
- Hitchcock, Christopher (1999). Contrastive Explanation and the Demon of Determinism. *British Journal of the Philosophy of Science*, 50, 585-612.
- Holton, Richard (2009). *Willing, Wanting, Waiting*. New York: Oxford University Press.
- Joseph, Mark (2004). *Donald Davidson*. United Kingdom: Acumen Publishing Limited.
- Kane, Robert (1996). *The Significance of Free Will*. New York: Oxford University Press.
- Levy, Neil (2011). *Hard Luck: How Luck Undermines Free Will and Moral Responsibility*. New York: Oxford University Press.
- Lipton, Peter (1991). *Inference to the Best Explanation*. London: Routledge.
- McCann, Hugh J. (2012). Making Decisions. *Philosophical Issues*, 22, 246-263.
- Mele, Alfred (2005). Libertarianism, Luck, and Control. *Pacific Philosophical Quarterly*, 86, 381-407.
- O'Connor, Timothy (1996). Why Agent Causation? *Philosophical Topics*, 24, 143-158.
- Van Inwagen, Peter (1983). *An Essay on Free Will*. New York: Oxford University Press.
- Wallace, R. Jay (1999). Addiction as Defect of the Will: Some Philosophical Reflections. *Law and Philosophy*, 18, 621-654.